

مازیار فلاح پور

خدا حفظتان کند!
خدا حفظتان کند!
خدا شمارا عزیزی دور،
از مراتع سوار،
با پایایی بلند،
دور بیاورد.

هر چه آسته ی درون،
نگیرد از بیرون،
(چون خدا را خوش نمیآد
که سوارانش،
از اسب،
بیافتن بر زمین)
از زمین که سالها
پاهای بزرگ کشت،
یادآوری های نامشان بود.
چون ما فقط می خوریم
چه گول-
چه می خوریم-
و چه قول.
اما بیشتر از همه گول می خوریم،
از آن همه سطح
که خورادِ ما را تهیه می بیند.

بیاورد با پایه هایی بلند،
از مراتع سبز خویش
در اعتدال
اول
که نفس،
چون از باز نمی ماند،
می رود به دم
آنگاه
فریفته ی بیرونی
از جو درون،
می خورد انبساط معمول،
رقم

بعضی وقت‌ها،
در پاره‌ای از تکه پاره‌ها،
به شکل دورانی خیش می‌زنیم،
تاشیاری
شکل مرتبی از دغل‌های گول باشند.
یا غول،
شکل شیاریهای مرتفع غبار
از دامنه‌های سیال
تا آن‌چه در متن‌اش
به اشکال مختلف مادن می‌شود.
حالا می‌خواهی
کناره‌ها باشی،
یا در کنارها پاشی
تخمه‌ها را.

ضمن مزرعه،
که کشت قول می‌دهی،
دهان محبوسش را بر آب ببین
که هوامی خواهد
که ای کاش
انباری از غول
بر پیشانی هولناکش سیاه می‌کرد.
هوامرامی خواهد
که دهن به خشکی بسته‌ام
و خشک از گردن،
به بالا،
به بر من نشسته
درست زیر گلوم،
زمزمه‌ای زیر گلوم،
وزوز می‌کند
که انگار مشت مرا خوانده!
(دست از تعارفاتم بر نمی‌دارد)

حالا،
مثلاً،
مانصف شیاری
تخمه پاشیدیم و باد
شیاری چشم پوشید
در آمدگی‌ها و نا‌های درهم قول‌ها
مثل سنگی که در باغ
لبخند بهش داده تیشه
و مثل آبادی روشن از
در پنجره‌های هر درخت.

۸۴/۲/۲۸